

امروز سعی دنیا بر این است که همه‌ی مردم را گرد یکدیگر جمع کند تا خواسته‌های هم را درک کنند و مقاصد یکدیگر را بفهمند، در این راه بسیار کوشش می‌شود ولی کوششها به جایی نمی‌رسد. کدام قدرت می‌تواند مردم را با روحیه‌ها و اوضاع و احوال مختلف در یک سرزمین جمع کند که به هم برتری نفرشند، و امتیازی بر یکدیگر نداشته باشند؟ با یک لباس و یک زبان - که اختلاف هر دو منشاء اختلاف و سوء تفاهم است - همه را به اعمال و دستورات واحدی دعوت کند.

احکام حج:

همینکه سر مرز آن رسیدی می‌گویی: لباست را بکن، تا وجه تمیز از بین برود و با یک زبان که همان زبان فطرت و انسانیّت است گرد هم آئید. حتی دوختن لباس هم که باز ممکن است اختلاف و امتیازی ایجاد کند ممنوع است.

با یک شعار عمومی: «الله اکبر، کَیْتیک: دَاعِیُّ اللهُ» که منادی باطنی و ندای وجدانی و ندای فطرت بشر است و قرن‌ها پیش از دهان ابراهیم خارج شد و با زبان نبوت و آزادیبخش و عمل، ندا در داد: «بیائید بتها را بشکنیم، و همه به فطرت انسانی برگردیم و بسوی خدای واحد روی آریم، انعکاس دعوت ابراهیم است که حاجیان بانگ برمی‌دارند و جواب می‌دهند: لیبیک داعی‌الله:

بدون هیچ تبلیغات دامنه‌دار و با سرمایه‌ی خود و بدون اکراه و اجباری همه بدان سرزمین رومی آورند: یَأْتِیْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍ عَمِیقٍ ... تاکنون که مردم دنیا با هم نزدیک نبودند، و از هم بی‌خبر بودند احساس نمی‌شد که اجتماع چه آثاری دارد و چگونه منشاء تحولات می‌گردد، ولی امروز فهمیده می‌شود: این عید، و حرکت فکری و وجدانی بشریت است. کسانی که بدانجا می‌روند فکر و مغزشان کمتر از فکر سطحی درس خوانده‌های مغرور به معلومات ناقص نیست، استعداد ذاتی آنها کمتر از کسانی که در کاخهای ریاست خود نشسته و سرنوشت ملل دیگر را تعیین می‌کنند، نیست، اینها خودباخته‌ی تبلیغات دروغین دنیا نیستند؟

فاذا افضتم من عرفات ... عرفات یعنی شناسائی‌ها: شناسائی خدا، شناسائی خود، شناسائی حق درک تفاهم و مفاهیم و مفاهیم یکدیگر.

این‌ها همه‌ی آرایشها و پیرایه‌ها را کنار گذاشته‌اند تا خود و آفریننده‌ی خود و حقوق

همدیگر را بشناسند، آنجا الهام بخش مراتب عرفان بر حسب استعدادها می باشد، دعای مفصل عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام، بیان کامل و جامعی از تجلی و ظهور صفات خداوند در سراسر عالم و حقائق معارف و عرفان است، کسانی که در قید انواع عبودیت ها گرفتارند، چگونه می توانند این چکیده حقائق و افکار عرفانی عالی را درک کنند؟! قرن ها است که خداپرستان گروه گروه از همه ی علاقه ها: از زن و بچه و همه چیز خود می گذرند، و با خرجهای که می کنند و زحمتهایی که متحمل می شوند، در آن بیابان خشک لم یزرع جمع می شوند، این قدرت ایمان و جاذبه ی حق است که آنان را بدان سو می کشاند و چنین اجتماع پاک و نورانی ای تشکیل می دهد، آیا سزاوار نیست برای چنین فکر و اجتماعی همه با هم جشن بگیریم و خدا را یاد کنیم و آن مجتمع حق را در نظر آریم و با آنها همصدا شویم و این روز را عید بنامیم؟ راستی اگر باید برای انسان عیدی باشد بالاتر از چنین روزی نیست که فطرت انسانی و معرفت، و اجتماعی پاک در آن ظاهر می شود و در همه ی شؤن حیاتی اثر می گذارند.

در این آیه سه بار لغت «افاضه» ذکر شده:

۱- فاذا افضتم من عرفات...

۲- و ۳- ثم افيضوا من حيث افاض الناس:

فیضان سرازیر شدن آب و سیل بسیار است، یعنی مانند سیل و آب، از عرفات به حرکت درآمدید، گویا با اجتماع حاجیان در عرفات و از میان رفتن امتیازات و جدائی ها، به صورت یک واحد متحرک در می آیند، چون فطرت بشری که همان فطرت حق پرستی است یکی است، محیط و عوارض و مشخصات است که همه را از هم جدا و گریزان کرده، و همین که فوارق از میان رفت به وحدت می گرایند و دارای یک فکر و یک هدف و یک قدرت و یک رنگ می گردند: «فاذا افضتم من عرفات».

امتیاز جوئی که از آثار محیطها و مجتمع های منحط بشری است و خصلت و خوی بعضی مردم گردیده ممکن است در عرصه ی عرفات که عرصه ی ظهور توحید فکری و عملی و وحدت بشریت است ظهور کند، چنانکه می گویند قریش که خود را طبقه ی ممتاز می دانست، با مردم بسوی مشعر روی نمی آورد، چه بسا از جهت محل سکونت، یا حرکت، یا زمان حرکت، از عامه ی مردم فاصله می گرفت، به این جهت در آخر آیه ی شریفه هم قدمی و

هم آهنگی با مردم را به صورت امر و حکم بیان فرموده: «ثم افيضوا من حيث افاض الناس».

بعد از حرکت از عرفات با وحدت تبت، و فکر و توقف در مشعر، روز عید باید حاجی به منی آید. یکی از وظایف مهم، سنگباران کردن جمرات است، که محل بتها، یا وسوسه‌های اضطراب‌انگیز شیطانی بوده. لاقل هر حاجی هفت سنگ باید به آن پایه و اثر باقیمانده‌ی بنای شرک و شیطنت بزند، و تا نیمه روز، آن جمرات در زیر سنگ و ریگ پنهان شده و دفن می‌شود. راستی مگر جز، با هم دستی و هم فکری می‌شود «طاغوتها» و سرکشها و شیطانها را از سر راه تکامل بشری برداشت؟ و تا آنها و باقیمانده‌ی آثار فکری و عملیشان پا بر جا است، ممکن نیست فکر و اراده‌ی مردم پیش رفته و استعدادها بیدار و فعال گردد! اگر همدستی و همفکری در میان مردم بود گرچه هیچ گونه سلاحی نداشتند، می‌توانند با «ریگ» و «سنگ» سرکشان را که مردم را به عبودیت و بندگی خود می‌خوانند از سر راه بردارند و در میان شنها دفن کنند.

در عرفات نخست باید وحدت و معرفت حاصل شده و در مشعر الحرام شعور به حرمت و حقوق بیدار گردد، و در منی بتها سنگباران شوند، سپس آماده شدن برای هرگونه فداکاری و قربانی‌دادن و قربانی‌کردن در راه خدا پیش می‌آید و حیوانات مورد علاقه به عنوان قربانی ذبح می‌کنند. آخرین مرحله‌ی فداکاری کشته‌شدن است، و از آن بالاتر این است که انسان بچه‌ی خودش را فدا کند. و از همه بالاتر این است که انسان فرزند دلبنده‌ی او را بدست خودش فدا کند، این همان کار ابراهیم در همین سرزمین بوده که خود و فرزندش را برای چنین فداکاری از هر جهت آماده شدند.

ابراهیم خلیل ندای توحید که همان ندای آزادی بشر از بندهای بندگی غیرخدا است، از کنار همین خانه سرداد و دعوت به حج و قربانی را اعلام کرد و پرچم حق و جهاد در راه آنرا برافراشت، قرن‌ها گذشت و ملل و اقوام آمدند و رفتند و شرک و بت پرستی و ظلم و طغیان جهان را تاریک کرد تا در کنار همین خانه و مکان‌ها و مناسک الهام‌بخش، خاتم پیامبران برخاست، و ندای توحید و جهاد با شرک و پرستش غیرخدا و مبارزه‌ی با طغیان و دعوت به اسلام را با همه‌ی احکام و قوانینش، به جهان واژگون بشر رساند. پس از آن حضرت، همین که جاهلیت با کفر و شرک و طغیان در زیر نقاب اسلام روی آورد، فرزند عزیزش حسین بن

علی علیه السلام که وارث جد اعلاش ابراهیم خلیل و وحی، و جهاد جدش رسول خدا و پدرش علی بود برای به ثمر رساندن مقاصد نیاکانش در کنار همین خانه در روزهای حج، در سال شصت هجری، قیام کرد، تا حج و قربانی را به صورت حقیقی خود بنمایاند و «بدل» را به اصل و تمرین را به عمل برگرداند، و سنگ را به سلاح جنگ و گوسفند را به قربانی کردن عزیزان و فرزندان تبدیل کند.

خطابه «که مانند اعلامیه‌ای در شب حرکت به سوی عراق ایراد فرمود و در سال گذشته بیان شد» و بیانات آن حضرت در آغاز حرکت از مکه و بین راه و نزدیک قربانگاه کربلا و شب و روز عاشورا، و عمل و حرکتش در ایام حج، همه بیان و اعلام همین است که چون همه چیز مردم و مسلمانان در معرض یورش فرد یا افرادی قرار گرفت، و حتی سرنوشت مسلمانان به دست کسی چون یزید افتاده است باید همه حج را بدل به عمره، و جامه‌ی احرام را بدل به لباس جنگ، و به جای قربانیان «منی» در صحنه‌ی کارزار قربانی دهند.

در روزهایی که سیدالشهداء آماده‌ی حرکت به سوی عراق میشد، اولین کسی که پیشرو قربانیان راه خدا شد مسلم بود، مسلم به تمام معنا و لفظ، وارث و مورد دعای ابراهیم بود که در هنگام ساختمان کعبه می‌گفت:

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَفِي دَرْيَتِنَا» چنان تسلیم فرمان امام و مشیت خدا بود که یک تنه به شهری روی آورده دشمن باهمه‌ی قوای خود بر آن مسلط بود و دوستان در پراکندگی و اختفاء به سر می‌بردند. روزیکه او را تنها گذاردند نه تسلیم شد و نه راه فرار پیش گرفت، صبح که خانه را محاصره کردند شمشیرش را محکم بست، و از زن میزبانش عذرخواست و پیش از آن‌که به خانه هجوم آرند از آن خانه بیرون آمد، و یک تنه دفاع می‌کرد و می‌جنگید و رجز می‌خواند:

أَقْسَمْتُ لِأَقْتُلَ الْأَحْرَارَ وَ إِن رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئاً نُكِرَ
كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا مُلَاقٍ شَرًّا أَوْ يَخْلُطُ الْبَارِدُ سُخْنًا مَرًّا
رَدَّ سُلْعَاعَ النَّفْسِ فَاسْتَقْرَأَ أَخَافُ أَنْ أَكْذَبَ أَوْ أُغْتَرَأَ.

من سوگند یاد کرده و پیمان بسته‌ام که جز آزاد کشته نشوم، مرگ من باید مرگی آزادانه باشد، گرچه مرگ را امری ناشناس و هراسناک می‌نگرم هر مرد و زنی باشد روبرو می‌شود و آنرا ملاقات می‌کند، و سرد و گوارا، به گرم و زهر آگین آمیخته می‌شود. شعاع و پرتو قوای

نفس برگشت، و استقرار یافته. فقط از آن نگرانم که تکذیب یا فریفته شوم.

مسلم در این رجز که در گرم‌گرم جنگ می‌خواند و ضربه‌های شمشیر و نیزه و سنگ از هر سو بر پیکرش وارد می‌شد، می‌گوید: «باید آزاد و آزاد مرد کشته شوم و مرد همیشه مواجه با حوادث است و نباید از هیچ حادثه و مصیبتی در راه حق روی گرداند و با همه‌ی مصائب پراکنده و ضربات بی‌درپی، قوای روحی و فکری من نیرومند و ثابت است، از کشته شدن و مصائب نمی‌هراسم، آنچه از آن هراسناکم این است که: دعوتم تکذیب شود، یا فریفته شوم.»

پس از آن‌که سراپا مجروح شد دستگیرش کرده و به سوی دارالاماره‌اش بردند. پس از ورود در قصر ظلم و بیدادگری، و گفتگوهایی که با عبیدالله جبّار و عمر سعد منافق، به جان آمد، عبیدالله با چند جمله مسلم را محاکمه کرد، محاکمه‌ای که مانند محاکمات جباران دنیا که خودشان هم قاضی، و هم مدعی، و هم مجری هستند، بود. و خود فرمان کشتنش را داد.^(۱)

مردم در اطراف دارالاماره منتظر سرنوشت مسلم بودند که ناگاه چهره‌ی مسلم در بالای بام بلند دارالاماره نمایان شد، طولی نکشید که بدن بی‌سر او از بالا در مقابل چشم مردم بزمین افتاد. این اولین خونی بود که از آل هاشم، به دیوارهای کاخ ظلم جاری شد و آنرا تزیین کرد.

السلام و الصلوة علیک ایها الشهید المظلوم، المجاهد فی سبیل الله.

۱ - در این محاکمه یک طرف، عبیدالله خونخوار و مغرور به فتح و پشتیبانی یزید بود، که در صدر مجلس با خشم و غرور نشسته بود، طرف دیگر مسلم مجروح و دست بسته بود. حاضرین اشراف و سپاهبانی بودند که دین و شرافت و وجدان و همه‌ی مواهب انسانی خود را به عبیدالله و اربابش فروخته بودند. خلاصه‌ی این محاکمه نظامی و کوتاه، بدون حق دفاع چنانکه مورخین ضبط کرده‌اند چنین بود:

عبیدالله خشم آلود و زیر چشم به مسلم نگاه می‌کند.

- مسلم وای بر تو در شهری وارد شدی آرام، که مردمش جمع بودند، آرامش آن را برهم زدی و مردم را متفرق کردی، و سلب آسایش عمومی نمودی!

مسلم - اهل این شهر چنین می‌اندیشند که پدر تو، و تو، و همدستان شما اخیار آنها را با زجر و شکنجه می‌کشتند، و اشرار را بر مردم مسلط می‌کردند، و در میان آنها مانند کسری و قیصر حکومت و رفتار می‌کردند، ما آمدیم ستمکاری را از میان برداریم و حق و عدل را برقرار و برپا داریم.

عبیدالله - خشمگین تر - مگر در میان اینها حق و عدل اجرا نمی‌شد آن وقتی که تو در مدینه ...

مسلم - خدا می‌داند که تو دروغ می‌گویی و افترا می‌بندی، آن کسی که دستش به خون مردم آلوده است و در خون مردم غوطه می‌خورد، شراب می‌خورد.

- عبیدالله اندکی سکوت کرده و سر برداشت و شروع کرد نسبت به امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و امام حسین رضی الله عنه و عقیل و مسلم، ناسزا گفتن، آنگاه به یکی از جلاّدان خود (بکیرین حرمان) اشاره کرد تا مسلم را گردن زند.

این چنین عبیدالله به تنهائی مسلم را به اتهام «قیام علیه امنیت عمومی و مصالح عالی‌ه می‌ملکنت!» در چند دقیقه، خود محاکمه، و خود محکوم و سپس امر به کشتن او داد! اللهم العنه و اشباهه و اتباعه، لعناً و بیلاً، علیهم عذاباً الیماً.